

واکاوی تأثیر «توسعه دامنه فقه به نظامات اجتماعی» بر «نقصان‌های محتوایی» دانش اصول

یاسر اسلامی

سطح ۴ حوزه علمیه قم، قم، ایران

yeslami@noornet.net

چکیده

دانش اصول فقه شیعه به عنوان منطق استنباط، اگرچه در بستر فقه فردی به بلوغ و انسجام بالایی دست یافته است، اما با گسترش دامنه فقه به «نظامات اجتماعی»، کاستی‌های ساختاری و نواقص محتوایی آن نمایان شده است. مسئله محوری این پژوهش آن است که آیا ظرفیت‌های کنونی اصول فقه توان پاسخ‌گویی به مقتضیات پیچیده فقه نظام‌ساز و تمدنی را دارد؟ فرضیه تحقیق بر این مبنا استوار است که مواجهه با نظامات اجتماعی، به مثابه یک «آزمون تاب‌آوری»، خلأهای پنهان این دانش را آشکار کرده است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد انتقادی نشان می‌دهد که اصول فقه موجود، به دلیل تمرکز بر گزاره‌های خرد، غفلت از عقل اجتماعی و فقدان منطق استنباط اهداف، در حل مسائل کلان دچار بحران روش‌شناختی است. یافته‌ها حاکی از آن است که برون‌رفت از این وضعیت، نه با «تورم مسائل» و افزودن فصول جدید، بلکه با «تغییر پارادایم روشی» ممکن است. پژوهش حاضر الگویی را پیشنهاد می‌کند که در آن اصول فقه از وضعیت خطی به ساختاری شبکه‌ای و چندلایه ارتقا یافته و ضمن تلفیق فقه، کلام و اخلاق، بستر ضروری برای پویایی فقه شیعه در مسیر تمدن نوین اسلامی را فراهم می‌آورد.

کلیدواژه‌ها: دانش اصول فقه، توسعه دامنه فقه، فقه نظامات اجتماعی، نقصان محتوایی اصول، نظام‌سازی

فقهی.

دانش اصول فقه، به مثابه منطق حاکم بر عملیات استنباط و دستگاه معرفتی تولید فقه، همواره در کانون توجه اندیشمندان امامیه قرار داشته است. تطور و تکامل این دانش در طول قرون، خود گواهی بر پویایی و پاسخ‌گویی آن به نیازهای متغیر فقهات بوده است. با این حال، در دهه‌های اخیر، چارچوب فکری غالب در آسیب‌شناسی و اصلاح این دانش، حول محور «تورم‌زدایی» و «پالایش زوائد» شکل گرفته است. بسیاری از اصولیون و محققان، با اذعان به گسترش بی‌رویه و طرح مسائل غیرمرتبط یا کم‌ثمر، همت خود را مصروف شناسایی و حذف مباحثی کرده‌اند که به زعم ایشان، دانش اصول را از کارآمدی و چابکی لازم انداخته است.^۱ این رویکرد، اگرچه در جای خود ضروری و قابل تقدیر است، اما به نحو ناخواسته‌ای، یک نقیصه بنیادین و چالشی به مراتب عمیق‌تر را به حاشیه رانده است: مسئله «نقصان» در دانش اصول. توجه به آنچه یک دانش «ندارد» اهمیتی اگر بیشتر از توجه به آنچه «زیادی» دارد، نداشته باشد، کمتر نیست. مسئله این است که اصول فقه موجود، که برای پاسخ‌گویی به مسائل فقه فردی به کمالی تحسین‌برانگیز دست یافته، در مواجهه با یک تحول الگوارهای در موضوع خود، یعنی «توسعه دامنه فقه به نظامات اجتماعی» (الفقه الاجتماعي و الحكومي)، دچار کاستی‌های جدی و بنیادین است. این نقصان، صرفاً به کمبود چند مسئله در فهرست مباحث اصولی خلاصه نمی‌شود، بلکه ابعاد روش‌شناختی، ساختاری و در نهایت محتوایی این دانش را در بر می‌گیرد.^۲ به دیگر بیان، هنگامی که فقه از پاسخ به سؤال «وظیفه مکلف در برابر فلان فعل چیست؟» به سمت پاسخ به سؤال «ساختار مطلوب نظام اقتصادی یا قضایی اسلام چیست؟» حرکت می‌کند، ابزارهای سنتی استنباط، علی‌رغم دقت و ظرافت، کارآمدی خود را برای حل مسائل کلان و نظام از دست می‌دهند. اصول فقه رایج، فقیه را برای مهندسی یک حکم جزئی به‌خوبی تجهیز می‌کند، اما برای معماری یک «نظام» اجتماعی مبتنی بر شریعت، ابزار تحلیلی کافی در اختیار او قرار نمی‌دهد. از این منظر، پژوهش حاضر در صدد است تا با گذار از گفتمان رایج «تورم‌زدایی»، بر ضرورت «نقصان‌یابی» تأکید ورزد و این فرضیه را به آزمون بگذارد که توسعه دامنه فقهات به عرصه نظامات، چگونه نقصان‌های محتوایی پنهان در کالبد دانش اصول را آشکار ساخته است.

تبارشناسی بحث و پیشینه پژوهش

البته دغدغه تحول و کارآمدسازی علم اصول، امری نوپدید نیست. در میان معاصران، تلاش‌های ارزشمندی برای توسعه این دانش صورت گرفته است. شهید سید محمدباقر صدر (ره) با طرح مباحثی چون «منطقة الفراغ» و نظریه «اقتصادنا»، گام‌های بلندی در جهت تأسیس فقه نظامات برداشت، هرچند فرصت آن را نیافت که اصول فقه متناسب با آن را به صورت یک دستگاه منسجم تدوین نماید.^۳ در دهه‌های اخیر نیز، پژوهشگران حوزوی به این مهم پرداخته‌اند. آیت الله ابوالقاسم علی‌دوست در آثار متعدد خود، به‌ویژه در کتاب «فقه و

^۱ جمعی از نویسندگان، ۵۵.

^۲ وکیلی، درآمدی بر فلسفه اصول فقه، ص ۴۵.

^۳ صدر، اقتصادنا، ۶۳۸.

مصلحت»، بر ضرورت بازنگری در جایگاه عناصری چون مصلحت و مقاصد شریعت در فرآیند استنباط تأکید ورزیده است.^۴ در سال‌های اخیر، پژوهشگران دیگری نیز با تمرکز بر مقاصد شریعت به این عرصه وارد شده‌اند. علی‌الهی خراسانی در کتاب «جستارهایی در مقاصد شریعت» با رویکردی تحلیلی-انتقادی، به بررسی جایگاه مقاصد در فرآیند استنباط پرداخته و محدودیت‌های روش‌شناختی اصول فقه سنتی را در کشف، تعمیم و کاربرست مصالح کلان و نظام‌ساز مورد توجه قرار داده است. وی بر لزوم ارتقای ابزارهای اصولی برای پاسخگویی به فقه معاصر و تمدنی تأکید دارد. این رویکرد، هم‌راستا با فرضیه پژوهش حاضر است که نقصان محتوایی اصول فقه را در مواجهه با توسعه دامنه فقه به نظامات اجتماعی بررسی می‌کند.^۵

از سوی دیگر، پژوهشگرانی همچون حسنعلی اکبریان و محمدتقی وکیلی، به صورت مستقیم‌تری به «روش‌شناسی» علم اصول پرداخته‌اند.^۶ این دسته از تحقیقات، آفات روشی مانند خلط میان براهین فلسفی و استدلال‌ات اصولی را به نیکی شناسایی کرده‌اند.^۷ با این حال، نقطه عزیمت این پژوهش‌ها عمدتاً آسیب‌شناسی «درون‌گفتمانی» بوده و کمتر به این پرسش پرداخته‌اند که آیا این روش‌ها اساساً برای استنباط «نظام» کفایت می‌کنند یا خیر. به عبارت دیگر، نقد ایشان بیشتر ناظر به عملکرد روش‌های موجود در زمین بازی سنتی فقه فردی است، نه ارزیابی قابلیت‌های این روش‌ها در یک زمین بازی جدید و وسیع‌تر. در فضای علمی غربی نیز، اندیشمندانی چون وائل حلاق به بررسی تطور تاریخی نهادهای حقوقی اسلام پرداخته و نشان داده‌اند که چگونه فقه در دوره پیشامدرن با ساختارهای اجتماعی زمان خود تعاملی پویا داشته است.^۸ اما این تحلیل‌های تاریخی-جامعه‌شناختی، فاقد نگاهی از «درون» به منطق استنباط بوده و راهکاری برای بازسازی روش‌شناختی اصول فقه جهت مواجهه با چالش‌های دولت-ملت مدرن ارائه نمی‌دهند.

بنابراین، علی‌رغم وجود آثار ارزشمند، خلأ یک پژوهش منسجم که به صورت نظام‌مند، رابطه علیّ و معلولی میان «توسعه موضوع فقه» و «آشکار شدن نقصان در سه ساحت روش، ساختار و محتوای اصول» را بکاود، همچنان محسوس است. پژوهش‌های موجود یا به توسعه محتوایی پرداخته‌اند یا به نقد روشی، اما کمتر اثری این دو را به عنوان دو روی یک سکه تحلیل کرده است.

نوآوری پژوهش

نقطه تمایز و نوآوری اصلی این مقاله در همین نقطه آشکار می‌شود. این پژوهش صرفاً به دنبال افزودن چند مسئله جدید به فهرست مسائل علم اصول نیست، بلکه در صدد اثبات این مدعا است که مشکل، عمیق‌تر از کمبود مسئله است؛ مشکل در «چارچوب فکری حاکم» بر این دانش نهفته است. فرضیه تحقیق، آن است که ساختار و روش رایج در اصول فقه، بر پیش‌فرض «فردمحور» بودن موضوعات فقهی بنا

^۴ علیدوست، فقه و مصلحت، ۴۵.

^۵ ال‌هی خراسانی، جستارهایی در مقاصد شریعت، صص ۴۵-۸۹.

^۶ اکبریان، روش‌شناسی علم اصول، ۲۳.

^۷ اصفهانی، نه‌ایه‌الدرایه فی شرح الکفایه؛ ۱/۱۵.

^۸ Hallaq, Wael B. (2009). An Introduction to Islamic Law, 115.

شده است. این دانش، برای تجزیه یک پدیده به اجزای اولیه و صدور حکم برای هر جزء، بسیار توانمند است، اما فاقد ابزار لازم برای تحلیل «روابط سیستمی»، «برآیندها» و «تأثیرات متقابل» میان اجزای یک نظام اجتماعی است.

بنابراین، نوآوری این پژوهش در سه لایه قابل تبیین است: نخست، در «تغییر کانون بحث» از زوائد به نواقص؛ دوم، در «تبیین ماهیت نقصان» نه به مثابه خلأ چند مسئله، بلکه به مثابه یک کاستی ساختاری و روشی؛ و سوم، در «برقراری پیوند علیّت» میان این نقصان و تحول بنیادین در قلمرو علم فقه. این مقاله نشان خواهد داد که تا زمانی که بازنگری در لایه‌های عمیق روش‌شناختی و ساختاری اصول فقه صورت نگیرد، هرگونه تلاش برای افزودن مسائل جدید (مانند فقه محیط زیست یا فقه حکمرانی) به کالبد آن، به مثابه نصب نرم‌افزارهای مدرن بر روی یک سخت‌افزار قدیمی و ناسازگار خواهد بود که نتیجه‌ای جز ناکارآمدی و تولید پاسخ‌های سطحی به همراه نخواهد داشت.

مفهوم‌شناسی و مبانی نظری

برای ورود به بحث اصلی، تبیین دقیق اصطلاحات کلیدی ضروری است. این مفاهیم، شاکله نظری پژوهش را تشکیل می‌دهند و درک مشترک از آن‌ها، از هرگونه ابهام در ادامه مسیر جلوگیری خواهد کرد.

۱. نقصان: در ادبیات این پژوهش، «نقصان» در تقابل مفهومی با «زوائد» به کار می‌رود. زوائد، ناظر بر مباحثی است که یا فاقد ثمره فقهی‌اند یا ارتباطی با غایت علم اصول ندارند و حذف آن‌ها به کارآمدی دانش می‌افزاید. اما نقصان، به معنای «فقدان ابزارها، قواعد و ساختارهای لازم برای نیل به هدف» است. این یک کاستی کیفی و بنیادین است که ظرفیت دانش را برای پاسخ‌گویی به نیازهای جدید محدود می‌سازد. به طور مثال، عدم ارائه ضابطه دقیق برای تفکیک «علت» از «حکمت»، یک نقصان روشی دیرینه است که در فقه فردی قابل مدیریت بود، اما در فقه نظام که نیازمند قانون‌گذاری بر اساس مصالح و حکمت‌هاست، به یک بحران معرفتی تبدیل می‌شود.

۲. محتوا: مراد از «نقصان محتوایی»، صرفاً نبودن یک باب یا مسئله در فهرست مباحث اصول نیست. محتوا در اینجا، به معنای «سنخ قواعد و قضایای اصولی» است. اصول فقه موجود، سرشار از قواعد ناظر به فهم متن (مباحث الفاظ) و قواعد رفع تحجیر در مقام شک (اصول عملیه) است. اما از قواعد ناظر به «تحلیل پدیده‌های اجتماعی»، «کشف قضایای مبنایی حاکم بر یک نظام»، «روش استنباط از مقاصد شریعت» و «الگوریتم حل تراحم میان مصالح عامه» تهی است. نقصان محتوایی، یعنی خلأ این «سنخ» از قواعد.

۳. نظامات اجتماعی: نظام اجتماعی، مجموعه‌ای از اجزای به هم پیوسته است با روابط تعاملی و هدفمند است که کلیتی فراتر از جمع اجزا ایجاد می‌کند. فقه نظامات، ارائه الگوی ساختاری برای این کل‌ها (مانند نظام اقتصادی یا قضایی) را بر عهده دارد و اصول فقه متناظر باید «منطق استنباط نظام» را فراهم کند امری که در چارچوب فعلی مغفول مانده است. حیدر حب‌الله در کتاب مهم شمول الشریعة با بررسی گسترده دامنه شریعت و منطقه الفراغ، بر محدودیت‌های رویکرد سنتی اصول فقه در مواجهه با مسائل اجتماعی-حکومتی و لزوم توسعه ابزارهای استنباطی تأکید کرده است. نویسنده در این کتاب (به‌ویژه در صفحات ۲۸۴ تا ۳۱۳ و ۳۹۲) با واکاوی نظریه «منطقه الفراغ» شهید صدر، نشان می‌دهد که رویکردهای سنتی فقهی به تنهایی برای پاسخ‌گویی به نیازهای متغیر اجتماعی و حکومتی کافی نیستند و شریعت با پیش‌بینی این منطقه خالی (فراغ)، به ولی امر اجازه داده است تا با استفاده از ابزارهای استنباطی و اختیارات حکومتی،

قوانین لازم را برای اداره جامعه وضع نماید. این رویکرد نه به معنای نقص شریعت، بلکه نشانه شمولیت و توانایی آن برای مواکبت با تحولات زمانی و مکانی است.^۹

مبانی نظری؛ چیستی نقصان محتوایی در پرتو فقه نظامات

تحلیل ماهیت فقه نظامات: گذار از موضوعات بسیط

برای درک عمیق «نقصان محتوایی» در دانش اصول فقه، نخست باید دگردیسی بنیادینی را که در «موضوع» علم فقه رخ داده است، تحلیل نمود. هنگامی که از توسعه دامنه فقه به «نظامات اجتماعی» سخن می‌گوییم، مراد صرفاً افزایش کمی مسائل مستحدثه نیست؛ بلکه سخن از تغییر ماهیت موضوعات از «بسیط» به «کل‌های مجموعی» است. در چارچوب فکری فقه فردی، موضوعات عمدتاً اموری جزئی، مشخص و گسسته از یکدیگرند؛ مانند نماز، بیع یا طهارت. اما در فقه نظامات، با موضوعاتی روبرو هستیم که هویت آن‌ها در «ارتباط» و «تعامل» با سایر اجزا تعریف می‌شود. نظام اقتصادی اسلام، صرفاً مجموعه‌ای از احکام بیع و اجاره و ربا نیست؛ بلکه ساختاری هدفمند است که در آن، توزیع ثروت، تولید، و مصرف در یک شبکه درهم‌تنیده بر یکدیگر اثر می‌گذارند. در اینجا، بحث از «وجود حقیقی جامعه» نقشی کلیدی ایفا می‌کند. اگر همانند دیدگاه برخی اندیشمندان، جامعه را صرفاً یک اعتبار و مجموعه‌ای از افراد بدانیم (اصالت فرد)، شاید بتوان با همان ابزارهای فقه فردی به سراغ آن رفت.^{۱۰} اما چنانکه علامه طباطبایی با استناد به آیات قرآن کریم استدلال می‌کند، جامعه دارای وجودی حقیقی، حیاتی مستقل و آثاری فراتر از آثار تک‌تک افراد است.^{۱۱} این «هویت جمعی» و «روح اجتماعی» که شهید مطهری نیز بر آن تأکید دارد^{۱۲}، و در تفاسیر معاصر نیز به عنوان مبنای وجود عینی جامعه پذیرفته شده است،^{۱۳} اقتضا می‌کند که فقه برای اداره آن، نه فقط به دنبال «احکام رفتار فرد» بلکه به دنبال «احکام ساختار» باشد.

واکاوی نقصان محتوایی: فراتر از فقدان مسئله

چالش اصلی از همین جا آغاز می‌شود؛ اصول فقه موجود، که منطبق فهم و استنباط شریعت است، عمدتاً بر اساس پیش‌فرض «خطاب به افراد» (یا ایها الذین آمنوا) شکل گرفته است.^{۱۴} این دانش ابزارهای دقیقی برای تحلیل وظایف فرد مکلف در برابر مولا دارد، اما وقتی موضوع حکم، «دولت» یا «جامعه» به مثابه یک شخصیت حقوقی یا حقیقی می‌شود، ابزارهای موجود دچار لکنت می‌شوند.^{۱۵} برای مثال، قواعد حاکم بر «تراحم» در اصول فقه، عمدتاً ناظر به تراحم در مرحله امتثال فردی است (ناتوانی فرد از انجام دو واجب). اما در نظامات

^۹ حب‌الله، شمول الشریعه، ج ۱، ص ۲۸۴

^{۱۰} مصباح یزدی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ۴۲.

^{۱۱} طباطبایی، تفسیر المیزان، ۹۶/۴.

^{۱۲} مطهری، جامعه و تاریخ، ۳۹.

^{۱۳} جوادی آملی، جامعه در قرآن، ۵۵.

^{۱۴} مانده: ۱

^{۱۵} Kamali, Principles of Islamic Jurisprudence, 245.

اجتماعی، تراحم میان «مصالح کلان» رخ می‌دهد که منطق دقیقی برای سنجش اهم و مهم در سطح کلان می‌طلبد، نه صرفاً تشخیص عرفی. بنابراین، ماهیت فقه نظامات، مستلزم مواجهه با موضوعاتی است که دارای ابعاد متغیر، سیال و چندوجهی هستند و تقلیل آن‌ها به موضوعات بسیط فقه فردی، نخستین خطای راهبردی است که ناشی از عدم درک صحیح ماهیت «نظام» است.

با روشن شدن ماهیت موضوع، اکنون می‌توان مفهوم «نقصان محتوایی» را دقیق‌تر تبیین کرد. نقصان محتوایی در علم اصول، به معنای «حذف شدن یک فصل از کتاب» نیست که با افزودن آن مشکل حل شود؛ بلکه به معنای «عدم کفایت شبکه مفاهیم و قواعد» برای پشتیبانی از استنباط‌های حکومتی است. برخی نواقص، تاریخی‌اند (مانند ابهام در تفکیک علت و حکمت) و برخی حاصل مواجهه با دوران حکومت اسلامی. نقصان محتوایی در اینجا بدین معناست که «قالب» اصول فقه برای «محتوای» فقه نظامات تنگ است.

به عنوان نمونه، یکی از جدی‌ترین نواقص محتوایی، فقدان «منطق کشف اهداف میانی» است. در فقه فردی، مکلف به دنبال انجام وظیفه و اسقاط تکلیف است؛ اما در نظام‌سازی، فقیه باید بتواند «اهداف» شریعت را در حوزه‌های مختلف (اقتصاد، سیاست، فرهنگ) کشف کند و سپس احکام را به گونه‌ای چیش نماید که آن اهداف محقق شوند. اصول فقه رایج، بیشتر ماهیت «تجزیه و تعذیری» دارد (آیا این کار حلال است یا حرام؟) و کمتر ماهیت «تدبیری و مدیریتی» (چگونه باید عمل کرد تا عدالت اقتصادی محقق شود؟). این تغییر رویکرد از «کشف حکم» به «کشف طرح و برنامه»، نیازمند قواعدی اصولی است که هم‌اکنون جای آن‌ها در کتب اصولی خالی است. این قواعد باید بتوانند رابطه میان «احکام ثابت» و «احکام متغیر» را تنظیم کنند، نقش «زمان و مکان» را نه فقط در موضوع‌شناسی، بلکه در تغییر ضریب اهمیت احکام تبیین نمایند و از همه مهم‌تر، معیاری برای سنجش «کارآمدی» نظام استنباط شده ارائه دهند. بنابراین، نقصان محتوایی یعنی اصول فقه فعلی، ادبیات و گرامر لازم برای «جمله‌سازی برای نظام» را ندارد و فقیه ناچار است با واژگان فقه فردی، مفاهیم اجتماعی را بیان کند که نتیجه آن، لکنت زبان فقه در عرصه حکمرانی است.

نقد رویکرد موجود در کاربست ادله

یکی از مولفه‌های پنج‌گانه روش‌شناسی، «کیفیت استدلال و کاربست ادله» است. این مولفه، گلوگاه اصلی تبدیل منابع به فتواست. نقد بنیادین این پژوهش آن است که روش‌های فعلی استدلال، دچار یک «نقصان روشی» هستند که مستقیماً به «نقصان محتوایی» منجر می‌شود. روش رایج، روش «تجزیه‌گرا» است. در این روش، فقیه برای پاسخ به یک مسئله حکومتی (مثلاً الگوی بانکداری اسلامی)، آن را به اجزای کوچک‌تر (عقود، شروط، ربا) تجزیه می‌کند و برای هر جزء به صورت مستقل به سراغ ادله (آیات و روایات) می‌رود. فرض بر این است که اگر تمام اجزا مشروع باشند، کل منظومه مشروع است. این همان خطای روشی است که در منطق نظامات به «خطای ترکیب» مشهور است.

در مقابل، استنباط در فقه نظامات نیازمند رویکرد «شبکه‌ای» و «مجموعی» است. در این رویکرد، دلالت‌های التزامی و سیاقی ادله نقشی پررنگ‌تر از دلالت‌های مطابقی پیدا می‌کنند. اصول فقه موجود، قواعد بسیار دقیقی برای فهم دلالت لفظی یک روایت واحد دارد (عام و خاص، مطلق و مقید)، اما فاقد قواعد مدون برای «جمع‌بندی مدلول صدها روایت» جهت کشف یک «جهت‌گیری کلان» است. برای مثال، شهید صدر در روش‌شناسی خود در کتاب «اقتصادنا»، از روش حرکت از روبنا به زیربنا سخن می‌گوید؛ یعنی کشف مکتب اقتصادی از لابه‌لای احکام جزئی. اما این روش، در اصول فقه سنتی ما تئوریزه و قاعده‌مند نشده است؛ هرچند مبانی نظری چنین استقرایی

در اصول فقه ایشان پی‌ریزی شده است.^{۱۶} نقصان محتوایی در اینجا رخ می‌نماید: ما «اصول استنباط مکتب» نداریم. ما اصول استنباط حکم فرعی را داریم. این خلأ باعث می‌شود که فقیه در مواجهه با انبوهی از روایات که ظاهراً ناظر به قضایای شخصیه هستند، نتواند روح حاکم بر آن‌ها را که ناظر به اداره جامعه است، استخراج کند. بنابراین، کیفیت استدلال فعلی که مبتنی بر نگاه «نقطه‌ای» به ادله است، توانایی ترسیم «خطوط» و «اشکال» هندسی نظام را ندارد و این یک نقیصه بزرگ در محتوای دانش اصول محسوب می‌شود.

رابطه هویت معرفتی عالم و استنباط نظامات

در آسیب‌شناسی دانش اصول، توجه به عنصر «هویت و شخصیت عالم» به عنوان یک مولفه روش‌شناختی باشد. این بحث که در فلسفه علم جایگاه ویژه‌ای دارد (نقش پیش‌فهم‌های مفسر)، در اصول فقه ما کمتر مورد توجه ساختاری قرار گرفته است. استدلال اصلی این است که «نقصان محتوایی» اصول، تنها ناشی از نبود قواعد نیست، بلکه ناشی از «ذهنیت شکل‌گرفته» فقیه نیز هست. اصول فقه، دانشی انتزاعی نیست که در خلأ شکل گرفته باشد؛ بلکه محصول تعامل ذهن فقها با متون دینی در بستر تاریخ است. اگر فقیهی دارای «هویت فردگرا» باشد و دین را صرفاً راهکاری برای نجات شخصی بداند، ناخودآگاه ابزارهای اصولی را به گونه‌ای توسعه می‌دهد که تنها پاسخگوی همین نیاز باشد.

۱. پیامدهای تسلط هویت فردگرایانه

«شاکله معرفتی» عالم، مانند فیلتری عمل می‌کند که اجازه ورود برخی مسائل را به دایره استنباط می‌دهد و برخی را حذف می‌کند. فقیهی که دغدغه نظام‌سازی ندارد، در مواجهه با روایاتی که حاوی دستورات حکومتی پیامبر (ص) هستند، آن‌ها را حمل بر «قضیه فی واقعه» (مورد خاص غیرقابل تعمیم) یا احکام اخلاقی می‌کند. این رویکرد تقلیل‌گرایانه، باعث می‌شود که بخش عظیمی از ظرفیت‌های «اصول فقه» برای تولید قواعد عام حکومتی معطل بماند.

۲. غفلت از ظرفیت‌های تولید قواعد عام حکومتی

در مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام)، بقای دین و دنیا منوط به وجود ساختار مدیریت و حاکمیت است. چنان‌که حضرت ثامن‌الحجج، علی‌بن‌موسی‌الرضا (علیهما‌السلام) در تحلیلی عمیق از فلسفه امامت و ضرورت حکومت می‌فرماید: «... إِنَّا لَا نَجِدُ فِرْقَةً مِنَ الْفِرَقِ وَلَا مِلَّةً مِنَ الْمِلَلِ يَقْوَا وَعَاشُوا إِلَّا بِقِيَمٍ وَرَنَسٍ لِمَا لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا... وَمِنْهَا أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَاماً قِيَمًا أَمِينًا حَافِظًا مُسْتَوْدَعًا لَدَرَسَتِ الْمِلَّةُ وَذَهَبَ الدِّينُ وَغُيِّرَتِ السُّنَّةُ وَالْأَحْكَامُ...» ما هیچ گروهی از گروه‌ها و ملتی از ملت‌ها را نمی‌یابیم که باقی مانده و زندگی کرده باشند، مگر با وجود سرپرست و رئیسی؛ چرا که در امور دین و دنیای خود به او ناگزیرند ... و از جمله دلایل دیگر این است که اگر خداوند برای آنان پیشوا، سرپرست، امانت‌دار و حافظی قرار نمی‌داد، مسلماً آیین از بین می‌رفت، دین نابود می‌شد و سنت و احکام تغییر می‌یافت ...^{۱۷} بنابراین، وقتی مبنای روایی بر ضرورت وجود «قیَم» (مدیر و

^{۱۶} صدر، دروس فی علم الاصول، ۱/۱۳۳

^{۱۷} شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (ع)، ۲/۱۰۰.

سرپرست) برای حیات اجتماعی تأکید دارد، نادیده گرفتن آن در فرآیند اجتهاد، خلل ایجاد می‌کند. به عبارت دیگر، نقصان در «فاعل شناسا»، منجر به نقصان در «روش شناسی» و در نهایت نقصان در «دانش تولید شده» می‌شود.

۳. ضرورت تحول هویتی

یکی از مولفه‌های اصلی روش، «شخصیت عالم» است. تا زمانی که در نظام آموزشی، تحولی در «هویت‌سازی» طلاب رخ ندهد و ذهنیت آن‌ها از «فقیه پاسخگو به استفتائات فردی» به «فقیه معمار نظامات اجتماعی» تغییر نکند، حتی تزریق مسائل جدید به کتب اصول نیز کارساز نخواهد بود. چرا که این قواعد جدید، توسط ذهنیتی که ظرفیت پردازش نظام را ندارد، یا تحریف می‌شوند یا بلااستفاده می‌مانند. بنابراین، بخشی از نقصان محتوایی اصول فقه، بازتابی از «نقصان در جهان‌بینی» اصولیونی است که تدوین‌کنندگان این دانش بوده‌اند و ضرورت بازخوانی این میراث با «نگاه نظام‌ساز» بیش از پیش احساس می‌شود.

نمودهای عینی نقصان؛ چالش‌های ساختاری و روشی در مواجهه با نظامات

واکاوی مبانی نظری و ماهیت فقه نظامات، ما را به این نتیجه رهنمون ساخت که چارچوب فکری حاکم بر اصول فقه موجود، عمدتاً بر مدار استنباط احکام فردی می‌چرخد. حال زمان آن فرا رسیده است که این ناهماهنگی را در کالبد «ساختار» و «روش» علم اصول ردیابی کنیم. ادعای اصلی در این بخش آن است که نقصان مورد بحث، تنها یک خلأ تئوریک نیست، بلکه در معماری دانش و هندسه مباحث آن رسوب کرده است؛ به گونه‌ای که حتی اگر فقیهی قصد استنباط نظامات اجتماعی را داشته باشد، «ساختار» فعلی علم اصول، ظرفیت پذیرش و پردازش این مسائل جدید را ندارد و به مثابه یک نظام بسته عمل می‌کند. این انسداد ساختاری را می‌توان در چهار محور اساسی، مورد مذاقه قرار داد: فقدان سازوکار کشف قضایای مبنایی، ابهام در تمیز علت از حکمت، نارسایی در ماهیت‌شناسی مسائل و منابع، و در نهایت، انجماد ساختاری در برابر الحاق قضایای جدید.

نخستین و شاید بنیادین‌ترین نمود عینی نقصان، در ناتوانی ساختار فعلی برای «کشف قضایای مبنایی» نهفته است. یکی از کارکردهای اصلی ساختار علم، «کشف قضایای مبنایی» دانسته شده است. در منطق فقه نظامات، ما نیازمند اصولی هستیم که بتواند «قواعد حاکم» بر نظام را کشف کند؛ قواعدی نظیر «عدالت اجتماعی»، «مصلحت عمومی» و «حفظ نظام» که در فقه فردی ممکن است تنها به عنوان عناوین ثانویه یا در حاشیه مباحث تراجم مطرح شوند، اما در فقه نظامات، نقش ستون فقرات استنباط را ایفا می‌کنند. ساختار فعلی اصول فقه که عمدتاً بر محور «الفاظ» و «حجت» سامان یافته است، بابتی مستقل برای تنقیح این مبانی ندارد. برای مثال، بحث از «منطقه الفراغ» یا «اختیارات حکومتی حاکم» که از مبانی استنباط احکام دولتی است، در کجای ساختار فعلی (مباحث الفاظ، ادله عقلیه، اصول عملیه) جای می‌گیرد؟^{۱۸} پراکندگی این مباحث و عدم تمرکز ساختاری بر آن‌ها باعث شده است که فقیه در مقام استنباط نظام اقتصادی یا سیاسی، فاقد یک «نظریه مبنایی منقح» در اصول باشد و ناچار شود در میانه فقه، به تأسیس اصل بپردازد. این در حالی است که یک ساختار کامل اصولی باید جایگاهی مشخص برای تبیین رابطه شریعت با واقعیت‌های متغیر اجتماعی و نحوه دخالت زمان و مکان در اجتهاد داشته باشد. فقدان این جایگاه، عملاً به معنای فقدان «فلسفه فقه» در درون ساختار اصول است که نتیجه آن، حیرت فقیه در مواجهه با کلان‌مسائل تمدنی است.

دومین چالش که نمود بسیار ملموسی از نقصان روشی در میراث اصولی است، مسئله «ابهام در تفکیک علت از حکمت» است. در فقه فردی و عبادی، شاید این ابهام چندان مشکل‌زا نباشد؛ زیرا اصل بر تعبد است و عدم دسترسی به ملاک تام حکم، مانع از امتثال نیست. اما در فقه نظامات که هدف آن «مدیریت جامعه» و «کارآمدی» است، فهم دقیق ملاک حکم، حیاتی است. نظام‌سازی بدون درک «علت تامه» احکام و تمایز آن از «حکمت‌های غالبی»، غیرممکن است. در واقع، یکی از پیش‌نیازهای قطعی فقه نظام‌ساز، ضابطه‌مند کردن استکشاف ملاکات احکام است؛ فرآیندی که نیازمند ابزارها و مجاری اطمینان‌بخشی است تا فقیه را از ورطه قیاس و استحسان باطل برهاند و به کشف ضابطه‌مند مقاصد و علل تشریع رهنمون سازد.

^{۱۸} صدر، دروس فی علم الاصول، ۳۳/۳.

اگر فقیه نتواند با ابزار اصولی دقیق، مرز میان علت (که حکم دائر مدار آن است) و حکمت (که حکم دائر مدار آن نیست) را تفکیک کند، در تعمیم احکام به مصادیق مستحدثه دچار فلج استنباطی می‌شود. به عنوان نمونه، در مباحث مالی، آیا حرمت ربا معلول «ظلم» است یا حکمت آن؟ اصول فقه موجود، با وجود بحث‌های دقیق در باب قیاس و تنقیح مناط، هنوز «ضابطه روش‌مند و عینی» برای استکشاف قطعی این ملاکات در نصوص ارائه نکرده است و این مهم غالباً به شَمّ الفقاهه واگذار شده است؛ درحالی‌که توسعه دانش اصول ایجاب می‌کند شیوه‌های استکشاف ملاکات اعم از شیوه‌های عقلی، نقلی و عقلانی، به صورت قاعده‌مند در کالبد این علم نهادینه شوند^{۱۹} این‌ها خلاصه در ساحت نظامات که نیازمند قانون‌گذاری صریح و شفاف است، تبدیل به یک بحران می‌شود؛ زیرا قانون‌گذار نمی‌تواند بر اساس ذوقیات یا احتمالات، ساختار اقتصادی یک کشور را طراحی کند.

سومین محور بحث مسائل را با ماهیتی «انتزاعی» و «گسسته» تحلیل می‌کند. پیش فرض نانوشته در بسیاری از مباحث اصولی آن است که ما با گزاره‌هایی روبرو هستیم که قرار است پاسخگوی نیازهای فردی مکلف باشند. اما ماهیت مسائل در فقه تمدنی، «درهم‌تنیده» و «شبکه‌ای» است. وقتی صحبت از «الگوی اسلامی پیشرفت» می‌شود، با مسئله‌ای مواجهیم که ابعاد اقتصادی، فرهنگی و تربیتی آن قابل تفکیک نیستند. روش‌شناسی فعلی که عادت به «تجزیه مسائل» دارد، در مواجهه با این «کلّیت»، دچار ناتوانی می‌شود. از سوی دیگر، در بحث «سنخ منابع»، چارچوب فکری فعلی عمدتاً بر «حجیت خبر واحد» متمرکز است. در حالی که برای استنباط نظامات، خبر واحد (که ظنّی الصدور است) به تنهایی کافی نیست و نیاز به «تواتر معنوی»، «تواتر اجمالی» و «رویکرد قرآنی» به عنوان محور منظومه‌سازی است.^{۲۰} متأسفانه در ساختار فعلی، بحث از «کتاب» (قرآن) به عنوان منبع اول، بسیار نحیف‌تر از بحث پیرامون روایات و تعارض اخبار است. این «نقصان در توازن منابع»، باعث می‌شود که فقه نظامات که باید مبتنی بر «محکّمات کتاب» و «سنت قطعی» باشد، گاهی در پیچ و خم روایات متعارض جزئی گرفتار شود و از ترسیم خطوط کلی باز بماند. اصول فقه باید قواعدی برای «تفسیر ساختاری» منابع ارائه دهد، نه صرفاً «تفسیر گزاره‌ای». یعنی باید بیاموزد چگونه می‌توان از مجموعه‌ای از آیات و روایات پراکنده، یک «مدل» استخراج کرد؛ مهارتی که جای آن در مباحثی آموزشی و پژوهشی اصول خالی است.

در نهایت، چهارمین و شاید آشکارترین نمود نقصان، «انجماد ساختاری» در برابر «الحاق قضایای جدید» است. نگاهی به فهرست‌بندی کتب اصولی مشهور (مانند کفایه یا رسائل و حتی حلقات شهید صدر) نشان می‌دهد که این ساختارها بر اساس منطق خاصی (مانند مراحل حکم یا حالات مکلف) بسته شده‌اند که جایی برای افزودن ابواب جدید باقی نمی‌گذارند.^{۲۱} اگر امروز بخواهیم مبحث «فقه قانون‌گذاری» (تقنین) را به اصول اضافه کنیم، آن را در کدام باب باید گنجانیم؟ آیا در مباحث الفاظ است؟ در حجیت ظواهر است؟ یا در باب تعادل و تراجیح؟ حقیقت آن است که این مباحث، ماهیتی فراتر از دسته‌بندی‌های موجود دارند. ساختار فعلی، شبیه ساختمانی است که اتاق‌هایش پر شده و هر مهمان جدید (مسئله مستحدثه حاکمیتی) را پس می‌زند یا آن را در راهروها (ملحقات و حواشی) جای می‌دهد. مباحثی نظیر «حجیت آراء کارشناسی» (که در اداره نظامات مدرن حیاتی است)، «قلمرو حکم حکومتی»، و «تزامن مصالح کلان»،

^{۱۹} ایازی، ملاک احکام و شیوه‌های استکشاف آن، صص. ۲۶۶-۲۶۸.

^{۲۰} صدر، دروس فی علم الاصول، ۱۰۵/۲.

^{۲۱} انصاری، فوائد الاصول، ۱/۲۵.

^{۲۲} آخوند خراسانی، کفایه الاصول، ۹.

نیازمند «تأسیس فصول جدید» هستند، نه حاشیه‌نویسی بر فصول قدیم. این انسداد ساختاری باعث می‌شود که مسائل جدید، هویت اصولی پیدا نکنند و فقه نظامات از پشتیبانی تئوریک محروم بماند. به تعبیر دقیق‌تر، مهندسی فعلی علم اصول، «ایستا» است و برای «پویایی» تحولات اجتماعی طراحی نشده است.

نقصان‌های مورد ادعا، صرفاً انتقاداتی انتزاعی نیستند؛ بلکه موانعی کاملاً عملیاتی هستند که فرآیند استنباط نظام از دین را مختل می‌کنند. فقیه‌ای که می‌خواهد برای «دولت اسلامی» نظریه‌پردازی کند، با جعبه‌ابزاری (اصول فقه) روبروست که ابزارهایش برای تعمیر «ساعت» (احکام دقیق فردی) طراحی شده‌اند، نه برای طراحی «نیروگاه» (نظامات کلان اجتماعی). عدم تفکیک علت از حکمت، فقدان جایگاه برای قضایای مبنایی، نگاه تجزیه‌گرا به منابع و ساختار بسته و غیرقابل توسعه، همگی دست به دست هم می‌دهند تا «محتوای» اصول فقه را نسبت به نیازهای زمانه دچار «نقصان» جدی نمایند. عبور از این وضعیت، نیازمند بازتعریف ساختار اصول با پیش‌فرض «جامعه‌محوری» و «نظام‌سازی» است، نه صرفاً افزودن چند مسئله به ساختار پیشین. این تغییر ریل، پیش‌نیاز هرگونه تحول در فقه و پاسخگویی به نیازهای تمدنی جهان اسلام است.

پیش‌اندیش

الگوی مطلوب ساختاری و افق‌های نوین در دانش اصول

ترسیم هندسه مطلوب: اصول فقه به مثابه معماری دانش‌های دینی

پس از واکاوی عمیق نواقص محتوایی و چالش‌های ساختاری دانش اصول در مواجهه با فقه نظامات، اکنون زمان آن فرا رسیده است که طرحی نو دراندازیم و به ترسیم «الگوی مطلوب» پردازیم. بر اساس مباحث مطرح شده، ساختار یک علم تنها فهرستی از ابواب نیست، بلکه کارکردهای حیاتی نظیر «جهت‌دهی به پژوهش»، «پالایش علم» و «تبیین هندسه معرفتی» را بر عهده دارد. الگوی پیشنهادی ما برای برون‌رفت از بن‌بست فعلی، گذار از ساختار تک‌بعدی (الفاظ و حجت) به ساختاری «چندلایه و شبکه‌ای» است که در آن، اصول فقه نه تنها قواعد استنباط حکم فرعی، بلکه «منطق فهم دین» در ساخت‌های گوناگون باشد.^{۲۳}

در این الگوی مطلوب، علم اصول باید دو کارکرد اساسی را احیا کند: نخست «پالایش علوم» و دوم «کشف رابطه میان علوم». در کارکرد نخست، ساختار جدید باید به مثابه یک فیلتر هوشمند عمل کند؛ مباحثی که صرفاً تمرین ذهنی هستند و ثمره‌ای در استنباط نظامات ندارند (مانند برخی تدقیقات غیرضروری در مباحث الفاظ) را غربال کرده و در مقابل، مبادی تصدیقی مغفول مانده (نظیر جامعه‌شناسی معرفت دینی یا فلسفه حقوق اسلام) را به درون حصار علم اصول وارد نماید.^{۲۴} در کارکرد دوم، اصول فقه باید نقش «ملات» و «پیونددهنده» میان آجرهای علوم اسلامی را ایفا کند. در فقه نظامات، ما با گزاره‌های کلامی (عدل الهی)، گزاره‌های اخلاقی (ارزش‌ها) و گزاره‌های فقهی (بایدها) روبرو هستیم. ساختار فعلی اصول، نسبت خود را با کلام و اخلاق مسکوت گذاشته است. اما در ساختار مطلوب، باید بابتی تحت عنوان مثلاً «منطق تلفیق» یا «قواعد ترابط» گشوده شود تا فقیه بداند چگونه می‌تواند از یک گزاره کلامی، یک قاعده فقهی نظام‌ساز (مانند نفی سبیل یا عدالت توزیعی) استخراج کند.^{۲۵} بنابراین، ساختار مطلوب پیشنهادی، ساختاری است که در آن «منابع» محدود به ادله اربعه با قرائت فردی نیستند، بلکه شامل «عقل اجتماعی» و «سیره عقلا در حکمرانی» نیز می‌شوند و «روش‌ها» نیز از دلالت‌های لفظی فراتر رفته و به «تحلیل‌های حاکمیتی و جریانی» ارتقا می‌یابند.^{۲۶}

راهکار برون‌رفت: تغییر چارچوب فکری

باید به صراحت اعلام کرد که راهکار درمان «نقصان محتوایی» اصول فقه، «افزودن مکانیکی» مسائل جدید به انتهای کتب موجود نیست. اینکه فصلی تحت عنوان «فقه الحکومه» به انتهای کتاب «رسائل» یا «کفایه» ضمیمه شود، در حالی که مبانی معرفتی فصول پیشین بر اساس «اصالت فرد» چیده شده است، نوعی ناهمخوانی حاکمیتی ایجاد می‌کند که به عنوان «الحاق نامتجانس» نقد شده است.^{۲۷} راه

^{۲۳} مبلغی، منطق فقه و فقه نظامات، ۳۲.

^{۲۴} مبلغی، منطق فقه و فقه نظامات، ۳۵-۳۷.

^{۲۵} علی‌دوست، فقه و عقل، ۵۰-۵۴.

^{۲۶} علی‌دوست، فقه و عقل، ۸۹-۹۲.

^{۲۷} صدر، الاسلام يقود الحياة، ۱۰۵-۱۰۷.

حل نهایی، تغییر در «چارچوب فکری روشی» است. این تغییر پارادایم به معنای چرخش از «نگاه تجزیه‌گرا» به «نگاه کل‌نگرا» است. در چارچوب فکری جدید، واحد مطالعه فقیه، «گزاره» نیست، بلکه «نظام» است.^{۲۸}

این تحول بنیادین بیش و پیش از آنکه نیازمند تغییر در کتب باشد، نیازمند تغییر در «هویت و شخصیت عالم» است. همان‌گونه که در بخش‌های پیشین بحث شد، تا زمانی که «فقیه» خود را تنها در برابر «خداوند و مکلف فردی» مسئول بداند، ابزارش نیز متناسب با همین مسئولیت شکل می‌گیرد. اما اگر هویت فقیه به مثابه «مهندس تمدن» و «راهبر جامعه» بازتعریف شود، او ناخودآگاه احساس فقر ابزاری خواهد کرد و دست به تولید قواعد جدید خواهد زد. بنابراین، پیشنهاد راهبردی ما این است که نظام آموزشی حوزه، فرایند «تربیت مجتهد» را از «حافظه محور» و «متن محور» به «مسئله محور» و «نظام محور» تغییر دهد.^{۲۹} فقیه‌ای که در دوران تحصیل، با پیچیدگی‌های «خلق پول»، «روابط بین‌الملل» و «مدیریت شهری» درگیر شده باشد، دیگر نمی‌تواند با ابزارهای ساده‌انگاره‌ی سنتی به سراغ استنباط برود. او نیازمند اصولی است که «مصلحت» را نه یک استثنا، بلکه یک قاعده جاری بداند و «حکم حکومتی» را نه یک بدعت، بلکه لازمه اجرای شریعت در عصر غیبت تلقی کند.^{۳۰}

پاسخ به فرضیه پژوهش: نظامات به مثابه آزمون تاب‌آوری اصول

در ابتدای این نوشتار، فرضیه‌ای مطرح شد مبنی بر اینکه «توسعه دامنه فقه به نظامات اجتماعی، منجر به آشکار شدن لایه‌های پنهانی از نقصان محتوایی در دانش اصول فقه شده است». اکنون و پس از طی مسیر استدلالی در سه بخش، می‌توان با قاطعیت این فرضیه را اثبات شده دانست. استدلال ما نشان داد که اصول فقه موجود، تا زمانی که در زمین «فقه فردی» بازی می‌کرد، کارآمد و بسنده به نظر می‌رسید؛ زیرا ابزارهای آن (عام و خاص، مطلق و مقید، اصول عملیه) برای حل مسائل خرد و انتزاعی طراحی شده بودند و پاسخگو نیز بودند. اما به محض اینکه «بار سنگین نظامات» بر دوش این سازه قرار گرفت، ترک‌ها و شکاف‌های آن نمایان شد.^{۳۱}

ما دریافتیم که ابهام در تفکیک «علت و حکمت»، فقدان «منطق استنباط اهداف»، ناتوانی در «درک وجود حقیقی جامعه» و عدم تبیین «رابطه احکام ثابت و متغیر»، همگی نواقصی بودند که در فقه فردی «پنهان» یا «قابل اغماض» بودند، اما در فقه نظامات تبدیل به «بحران‌های روش‌شناختی» شدند. بنابراین، فقه نظامات برای دانش اصول، نقش یک «آزمون تاب‌آوری» را ایفا کرد. این آزمون نشان داد که محتوای فعلی اصول، دچار نوعی «نقصان جهت‌داری» است؛ یعنی جهت‌گیری قواعد آن، رو به سوی فردیت است. اثبات این فرضیه، دستاوردی بزرگ برای دانش‌افزایی در فلسفه اصول فقه محسوب می‌شود، زیرا ما را از توهم «کمال مطلق روش‌های سنتی» خارج کرده و ضرورت بازنگری را نه یک بدعت، بلکه یک ضرورت عقلی برای حفظ حیات و پویایی فقه شیعه معرفی می‌کند.^{۳۲}

^{۲۸} حائری یزدی، حکمت و حکومت، ۷۲-۷۵.

^{۲۹} اعرافی، فقه تربیتی، ۴۵۱-۴۷.

^{۳۰} خمینی، صحیفه امام، ۴۵۱/۲۰.

^{۳۱} مبلغی، منطق فقه و فقه نظامات، ۱۲۰-۱۲۳.

^{۳۲} مبلغی، منطق فقه و فقه نظامات، ۱۲۵-۱۲۸.

نتیجه‌گیری نهایی

فرجام سخن آنکه، دانش اصول فقه شیعه، میراثی گران‌بها از دقت‌های عقلی و موشکافی‌های متنی است که در طول قرون متمادی صیقل یافته است. با این حال، تعظیم این میراث به معنای توقف در آن نیست. امروز که انقلاب اسلامی و نیازهای تمدنی بشر، افق‌های جدیدی را پیش روی شریعت گشوده‌اند، اکتفا به «ادبیات مدرسه‌ای» و «مسائل فرضی» در علم اصول، جفایی در حق فقه و جامعه است. این پژوهش با واکاوی مفهوم «نقصان محتوایی» نشان داد که چالش اصلی ما، کمبود مسئله نیست، بلکه کمبود «منطقِ مواجهه با نظام» است.^{۳۳}

ضرورت امروز حوزه‌های علمیه، بازخوانی انتقادی میراث اصولی با عینک «نظام‌ساز» است. ما نیازمند تدوین متون آموزشی جدیدی هستیم که در آن‌ها، ضمن حفظ اتقان فنی جواهری، دغدغه‌های تمدنی نیز جاری باشد. علومی که نتوانند خود را با «پرسش‌های زمانه» تطبیق دهند، محکوم به انزوا در موزه‌های تاریخ علم خواهند بود. امید است که این نوشتار، گامی کوچک اما مؤثر در جهت بیدار کردن وجدان علمی حوزه‌ها برای «خانه‌تکانی» در دانش اصول و آماده‌سازی آن برای ایفای نقش در تمدن نوین اسلامی باشد؛ تمدنی که فقه در آن، نه فقط راهنمای عمل فردی، بلکه نرم‌افزار اداره جامعه است.^{۳۴}

^{۳۳} صدر، الاسلام يقود الحياة، ۱۳۸-۱۴۰.

^{۳۴} صدر، الاسلام يقود الحياة، ۱۴۲.

۱. قرآن کریم.
۲. اصفهانی، محمدحسین. نهایه الدرایه فی شرح الکفایه. قم: موسسه آل البيت. (۱۴۲۹ق).
۳. اعرافی، علیرضا. فقه تربیتی (جلد ۱: مبانی و پیش فرض ها). قم: موسسه اشراق و عرفان. (الگوی عملی توسعه ساختار اصول در یک باب تخصصی). (۱۳۹۵).
۴. اکبریان، حسنعلی. روش شناسی علم اصول. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. (۱۳۹۰).
۵. انصاری، شیخ مرتضی. فرائد الاصول. قم: مجمع الفکر الاسلامی. (۱۴۱۹ق).
۶. ایازی، محمد علی. ملاک احکام و شیوه های استکشاف آن، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم: ایران (۱۳۸۹).
۷. آخوند خراسانی، محمدکاظم. کفایه الاصول. قم: موسسه آل البيت. (۱۴۰۹ق).
۸. جمعی از نویسندگان زیر نظر سید مصطفی محقق داماد. بازپژوهی متون درسی حوزه. تهران: فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران. (۱۳۹۲).
۹. جوادی آملی، عبدالله. جامعه در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن کریم، جلد ۷). قم: اسراء. (۱۳۹۰).
۱۰. حائری یزدی، مهدی. حکمت و حکومت. لندن: شادی. (نقد فلسفی ساختارهای سنتی در مواجهه با حکومت - جهت نقد و بررسی). (۱۳۷۴).
۱۱. حیدر، حب الله. شمول الشریعه (بحوث فی مبدیات المرجعیه القانونیه بین العقل و الوحی). بیروت: لبنان (۱۴۳۹ق).
۱۲. خراسانی، علی الهی. جستارهایی در مقاصد شریعت. ایران: نگاه معاصر (۱۳۹۹).
۱۳. خمینی، سید روح الله. صحیفه امام (مجموعه آثار). تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. (۱۳۷۸).
۱۴. شیخ صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا (ع). قم: کتابفروشی داوری، ۱۳۸۵ ش.
۱۵. صدر، سید محمدباقر. الاسلام یقود الحیاة. قم: دارالصدر. (مباحث مربوط به طرح ریزی ساختار کلان جامعه اسلامی). (۱۴۰۰).
۱۶. صدر، سید محمدباقر. دروس فی علم الاصول (الحلقه الثالثه). قم: مجمع الفکر الاسلامی. (۱۴۱۷ق).
۱۷. صدر، سید محمدباقر. اقتصادنا. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. (۱۴۲۴ق).
۱۸. طباطبایی، سید محمدحسین. تفسیر المیزان (ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی). قم: دفتر انتشارات اسلامی. (۱۳۷۴).
- (ذیل آیات مربوط به امت و اجل مسمی برای امت ها).
۱۹. علیدوست، ابوالقاسم. فقه و مصلحت. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. (۱۳۹۷).
۲۰. علیدوست، ابوالقاسم. فقه و عقل. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. (تبیین جایگاه عقل اجتماعی در ساختار اصول). (۱۳۹۸).
۲۱. مبلغی، احمد. منطق فقه و فقه نظامات. مجله فقه و حقوق، شماره ۱۶. (تحلیل ساختاری رابطه اصول فقه و نظام سازی). (۱۳۸۷).
۲۲. مصباح یزدی، محمدتقی. جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن. تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل. (۱۳۸۸).

۲۳. مطهری، مرتضی. جامعه و تاریخ. تهران: انتشارات صدرا. (۱۳۸۹).

۲۴. وکیلی، هادی. درآمدی بر فلسفه اصول فقه. قم: انتشارات کتاب طه. (۱۳۹۹).

۲۲. Kamali, Mohammad Hashim. *Principles of Islamic Jurisprudence*. Cambridge: Islamic Texts Society. (2006).

۲۳. Hallaq, Wael B. *An Introduction to Islamic Law*. Cambridge: Cambridge University Press. (2009).

نسخه پیش انتشار